

زامم داران دو نیم صد سال اخیر افغانستان (1765- 2015) در یک چشم انداز

محمداکرام اندیشمند

جغرافیای افغانستان امروز تا قبل از امپراتوری ابدالی یا درانی که توسط احمدشاه ابدالی در 1747 تشکیل شد، بخشی از قلمرو امپراتوری های پیشین بود که سرزمین هایی را در آسیای میانه، آسیای جنوبی و کشور فارس (ایران) احتوا می کرد. جغرافیای این امپراتوری ها که بیشتر با نام خانواده های زمام داران مقتدر امپراتور ساز شناخته می شد، از سوی فاتحان عرب و خلافت های عربی، خراسان نام گرفت.

احمدشاه ابدالی آخرین امپراتوری را در بخشی از این جغرافیا شکل داد که محور اصلی آنرا جغرافیای فعلی افغانستان می ساخت و مرزهایش به طرف مشرق در جنوب آسیا تا دهلی کشیده می شد؛ در حالی که کشور فارس (ایران) و سرزمین های پیشین این امپراتوری ها در ماوراءالنهر از قلمرو این آخرین امپراتوری بیرون ماند.

آخرین امپراتوری و جنگ درونی قدرت میان وارثین:

احمدشاه ابدالی یا درانی و یا سدوزایی در سال 1747 میلادی این امپراتوری را پس از مرگ نادرافشار در قندهار بنیان گذاشت و خود را پادشاه خراسان خواند. هر چند او از سرزمین غرب و شمال خراسان دل کند و قلمرو امپراتوری را بسوی شرق گسترش داد. اما در شبه قاره هند علی رغم لشکرکشی پی در پی و غلبه در جنگ، از شکل دهی دولت پایدار متعلق و وفادار به امپراتوری ابدالی ناتوان باقی ماند.

در حالی که شورش رقیبان قبایل مدعی قدرت در مرکز امپراتوری (قندهار) هنگام غیبت احمدشاه درانی که در یورش نظامی بسوی شبه قاره و مناطق دیگر به سر میبرد، حکایت از جنگ درونی قدرت داشت، اما منازعه اصلی و بلا انقطاع قدرت پس از فوت بنیانگذار امپراتوری ابدالی (1772) میان پسران و بازماندگان او آغاز یافت. آتش این جنگ نه تنها تا حدود یک قرن دیگر (1824) میان شاه و شاهزادگان سدوزایی و تا آخرین وارث این سلسله دوام کرد، بلکه سدوزایی ها با سلسله جانشین خود محمدزایی ها، و سرداران محمدزایی در میان خویش جنگ خونین قدرت را تا آخرین سردار و شاه این خانواده (محمدظاهر شاه و محمد داود) و تا سال 1978 (1357) ادامه دادند. پس از سقوط حکومت آخرین زمام دار سلسله محمدزایی (سردار محمد داود)، جنگ قدرت میان گروه های سیاسی مدعی قدرت و سران این گروه ها نیز ادامه یافت و آتش این جنگ همچنان مشتعل است.

دو ویژگی جنگ های خونین دو نیم سده قدرت:

دو نیم قرن منازعه خونین قدرت در افغانستان با دو ویژگی مشخص می شود:

1- عبور از تمام خط های سرخ:

بسیاری از مدعیان و زمام داران قدرت در تمام سال های جنگ قدرت، هیچگونه خط سرخی را حرمت و رعایت نکردند. نه پیوند های بسیار نزدیک خونی مانع جنگ شد، نه دوستی ها و رفاقت های آیدئولوژیک و حزبی و نه معیارهای اخلاقی و منافع وطنی و ملی. در سالهای جنگ بر سر کسب قدرت، حفظ قدرت و گسترش حوزه قدرت، برادر با برادر، پسر علیه پدر و پدر علیه پسر، خانم علیه شوهر، عموزاده با عموزاده، این حزب سیاسی با آن حزب سیاسی، سران و رهبران یک حزب میان هم، به سختی و با بی رحمی تمام جنگیدند و با توسل به بی رحمانه ترین و غیر اخلاقی ترین شیوه خون هم را ریختاندند:

چشم یکدیگر را کور کردند،

اعضای بدن همدیگر را بریدند،

و برای گشتار همدیگر، روش های مختلف هولناک را بکار بردند؛ از زیر پای فیل انداختن، تا به دهن توپ بستن و با بالشت خفه کردن و بر سر دار آویختن.

2- وابستگی به خارج و مداخله پذیری خارجی:

جنگ دونیم قرنه قدرت در افغانستان با مداخله پذیری زمام داران و وابستگی طرف های این جنگ هر چند بگونه متفاوت با دولت ها و حلقه های خارجی مشاهده و مطالعه می شود. در بسیاری از جنگ های قدرت میان مدعیان قدرت، از شاه و شاهزادگان سدوزایی تا سرداران محمدزایی و تا سران و رهبران گروه های سیاسی، دست دخالت خارجی بگونه مستقیم و غیر مستقیم دراز است. اگر بخشی از عوامل این دخالت خارجی ناشی از سیاست مداخله گرانه آنها در جهت منافع شان باشد، بخش دیگر، ریشه در دخالت پذیری و وابستگی طرف های داخلی جنگ قدرت دارد. نکته قابل توجه و مهم این است که طرف های داخلی جنگ قدرت در این دخالت پذیری و وابستگی خارجی نیز به هیچ خط سرخی تعهد و حرمت نگذاشتند؛ از امضای معاهداتی که به یورش نظامی خارجیان مشروعیت می داد تا واگذاری خاک و سرزمین به آنها و وابستگی در سیاست خارجی و حتی اداره داخلی افغانستان به خارجیان.

هفت دهه سلطنت زمام داران سدوزایی (1838 – 1772):

پس از فوت احمدشاه ابدالی در سال 1772، دو تن از پسران او، شهزاده سلیمان در قندهار و شهزاده تیمور در هرات اعلان پادشاهی کردند. تیمور با هجوم به قندهار، شاه ولی خسر سلیمان و وزیر قدرتمند سلطنت پدر(احمدشاه ابدالی) را با دو پسر و دو برادر زاده اش دستگیر و اعدام کرد و به تخت سلطنت نشست.

تیمورشاه پس از تصاحب سلطنت در قندهار هرچند کابل را به پایتختی برگزید و با شماری از سران قبایل و شهزادگان مدعی تخت و تاج به کابل رفت تا از مخالفت و شورش آنها بر سر تصاحب سلطنت در امان بماند، ولی شورش و مخالفت در فرصت های مختلف تا سال 1793 که پدرود حیات گفت، ادامه یافت. از تیمورشاه 32 پسر باقی ماند که آنها و فرزندان و نواسه هایشان در حدود یک قرن دیگر بر سر قدرت جنگیدند.

نخستین جنگ بر سر پادشاهی تیمورشاه میان دو پسرش زمان شاه و همایون در 1793 بوقوع پیوست که به غلبه زمانشاه و سلطنت او و کورسازی چشم همایون انجامید. سپس برادرش شهزاده محمود والی هرات در سال 1797 پرچم بغاوت بر افراشت که او نیز در این بغاوت شکست خورد.

تیمورشاه در سال 1799 ده نفر از سران قبایل را به جرم مشارکت در توطئه براندازی سلطنتش گردن زد که در میان این ذبح شدگان، سردار پاینده محمد رئیس قبیله بارکزیایی یا محمدزایی قرار داشت. سپس پسران این سردار مقتول برای انتقام پدر به رهبری فتح محمدخان سر به شورش برداشتند و در این شورش شهزاده محمود برادر شاه را پیش کشیدند تا به سلطنت برسانند. محمود به کمک آنها پادشاه شد و در انتقام از برادر عینی اش همایون، چشم شاه زمان مخلوع را کور(1801)کرد و تا 1804 علی رغم جنگ با برادران و مخالفان به سلطنت ادامه داد. سرانجام شاه محمود را برادرش شجاع الملک از سلطنت برانداخت و تا سال 1809 در میان جنگ و کشمکش با برادران خود و پسران پاینده محمدخان ادامه داد.

شاه محمود در سال 1809 دوباره به کمک پسران پاینده محمدخان سلطنت را از شاه شجاع گرفت و تا 1818 پادشاه باقی ماند. او در این دوره، فتح محمدخان را وزیر و به مفهوم امروز صدراعظم تعیین کرد. فتح محمدخان در حکومت با قدرت بیشتر از شاه ظاهر شد، برادرانش را به امور ولایات گذاشت و قدرت را در واقع از شاه گرفت. این وضعیت، کامران پسر شاه محمود را به کورسازی فتح خان(1817) وا داشت و سپس یکجا با پدرش و قبایل متحد خود، فتح خان نابینا را به شکل فجیعی به قتل رساند. چشمانش را از حدقه کشید و اعضای بدنش را قطع کرد.

جنگ خونین شاهان سدوزایی با سرداران محمدزایی:

قتل وزیرفتح محمدخان، برادران او را که شمارشان به بیست تن می رسید و اکثراً حاکم ولایات بودند، به جنگ با شاه و پسرش کشاند. برادران وزیر به ولایات مختلف مسلط شدند و هر کدام آنها فردی از خانواده سلطنتی سدوزایی را به نام شاه عنوان کردند و خود در سایه او قدرت را بدست گرفتند. اما آنها بر سر توسعه قلمرو حاکمیت خود و سلطه بر پایتخت از یکسو در جنگ میان هم و از جانب دیگر در جنگ با سدوزایی ها به سر بردند.

دوست محمدخان محمدزایی بر پایتخت مسلط شد و شاه محمود پادشاه سدوزایی بسوی هرات فرار کرد. اما شاه در آنجا بر سر حکومت هرات با پسرش کامران جنگید. پسر در این جنگ بر پدر غلبه یافت.

در حالی که جنگ قدرت میان سدوزایی ها و محمدزایی های مدعی قدرت ادامه داشت، شاه شجاع سدوزایی پس از امضای معاهده لاهور با انگلیس ها و پادشاه سیک پنجاب در پناه و حمایت نیروهای انگلیس در سال 1833 به سلطنت کابل دست یافت و تا سال 1838 به سلطنت ادامه داد. دوست محمدخان محمدزایی امیر کابل به بخارا فرار کرد. سپس که قیام مسلحانه در برابر شاه و نیروهای انگلیس اوج گرفت، از بخارا در سال 1840 به شمال کابل برگشت و خود را تسلیم

انگلیس ها کرد. انگلیس ها او را به هند بردند، اما پس از مرگ شاه شجاع که در 1843 به قتل رسید به کابل بازگرداندند و سلطنتش را پذیرفتند. پس از قتل شاه شجاع در واقع سدوزایی ها دیگر بختی در جلوس بر تخت سلطنت نیافتند. فتح جنگ پسر او پس از یک ماه سلطنت به جای پدر مقتولش از سوی وزیرمحمداکبرخان پسر دوست محمدخان، دستگیر و زندانی شد. صفدر جنگ پسر دیگر شاه شجاع که در قندهار اعلان سلطنت کرده بود توسط سردار مهردل خان محمدزایی شکست خورد و بسوی هند فرار کرد.

یکصد و سی و پنج سال سلطنت و زمام داری سرداران محمدزایی(1838 – 1978):

از زمام داری سردار دوست محمدخان که به عنوان امیر بر سلطنت کابل نشست تا زمام داری سردار محمدداود خان، 135 سال می گذرد. جنگ قدرت در بسیاری از این سالها میان سرداران محمدزایی ادامه یافت. حتی در سالهای که امیران و سلاطین آنها در آرامش و امنیت، امارت و سلطنت کردند، این آرامش را منازعه درونی قدرت برهم می زد.

دوست محمدخان در کابل تا وفات خود در سال 1861 به سلطنت ادامه داد، در حالی که برادران دیگر او در ولایات بر سر گسترش قلمرو حکومت با هم در جنگ به سر می بردند.

از دوست محمدخان پسران زیادی باقی ماند که از میان آنها 9 تن(محمدافضل خان، محمداعظم خان، شیرعلی خان، محمدامین خان، محمدشریف خان، ولی محمدخان، فیض محمدخان، محمداسلم خان و محمدحسن خان)هر کدام حکومت یک ولایت را در دست داشتند. هر یک آنان نیز دارای پسرانی بودند و سپس بر سر پادشاهی و حکومت ولایات با هم جنگیدند.

نخست شیرعلی خان که امارت یا سلطنت را در کابل تصاحب کرد، برادرش محمداعظم خان را شکست داد. سپس عبدالرحمن خان پسر محمدافضل خان برادر دیگر شاه از زندان بسوی بخارا فرار کرد و بعد به کابل برگشت، پدرش را پس از غلبه در جنگ با شیرعلی خان به امارت رساند. امیر جدید به زودی وفات یافت و به جای او برادرش محمداعظم خان امارت یافت، اما با برادر زاده اش عبدالرحمن خان در منازعه قرار گرفت. در چنین وضعیت، شیرعلی خان به کمک انگلیس ها که سه لک روپیه و سه هزار قبضه تفنگ از لرد لارنس حاکم انگلیسی هند بدست آورد در جنگ بر عبدالرحمن خان و محمداعظم خان غلبه یافت و دوباره به سلطنت کابل رسید.

برای امارت و زمام داری سردار شیرعلی خان یک دوره آرامش ده سال ایجاد شد اما سپس با پسرش محمدیعقوب خان بر سر تعیین ولیعهدی در افتاد. یعقوب خان هرات را از پدر گرفت و حاکم او را بگشت. وقتی کابل نزد پدر آمد، پدرش او را زندانی ساخت.

امیرشیرعلی خان در بازی بزرگ میان روسیه تزاری و بریتانیا در دسامبر 1878 از کابل بیرون شد و در 1879 پسر محبوسش سردار یعقوب خان به سلطنت رسید. در

آغاز سلطنت او انگلیس ها به افغانستان یورش نظامی آوردند و با وی معاهده گندمک را امضا کردند. او سپس در پایان این سال از سلطنت کنار رفت و سلطنت به عبدالرحمن خان رسید.

عبدالرحمن خان که در بخارا به سر میبرد پس از تشدید و گسترش جنگ مردم علیه انگلیس ها و شکست آنها در این جنگ ها به کابل آمد و از سوی انگلیس ها به عنوان پادشاه جدید مورد پذیرش قرار گرفت.

امیر عبدالرحمن خان در واقع بنیانگذار افغانستان معاصر بود. او که در 1880 به پادشاهی رسید و تا سال 1901 هر چند با استبداد و سرکوب به سلطنت مطلقه و استبدادی خود دوام داد، اما دولت یک پاره ایجاد کرد و مرزهای افغانستان را مشخص ساخت. امیر موصوف نخست در سال 1881 سردار محمدایوب پسر کاکای خود را که در جنگ میوند انگلیس ها را شکست داده بود در یک جنگ خونین مغلوب کرد. سپس به سرکوبی سایر مخالفت ها در سراسر افغانستان پرداخت. در 1881 شورش قبایل شینواری ها و غلجایی ها را سرکوب کرد. در 1888 مخالفت سردار محمد اسحاق پسر کاکایش را در هم کوبید. در 1891 تا 1893 به جنگ هزاره ها رفت و با بی رحمی در برابر آنها جنگید. بسیاری از سرداران محمدزایی را به هندوستان تبعید کرد. وقتی آنها به عنوان هم قبیله پادشاه برای او عریضه ای غرض مجوز بازگشت نوشتند، در پایان عریضه نامه شان پاسخ داد:

چون گرسنه می شوید سگ می شوید

چونکه گشتید سیر، بدرک می شوید

امیرعبدالرحمن پس از بیست سال پادشاهی مطلق العنان و استبدادی یک مملکت ساکت و سرکوب شده را برای پسرش حبیب الله خان به میراث گذاشت. امیر حبیب الله هرچند بیست سال دیگر به سلطنت آرام پرداخت اما سرانجام در جنگ درونی قدرت با خانواده قربانی شد. با باور برخی مورخین و پژوهشگران، امیر حبیب الله با پلان خانم و پسرش شهزاده امان الله خان در 1919 به قتل رسید. پس از قتل او پسرش امان الله خان در کابل و برادرش سردار نصر الله در جلال آباد اعلان سلطنت کردند. اما شاه امان الله کاکایش را به بند کشاند و خود به تخت سلطنت نشست. امان الله خان استقلال سیاسی افغانستان را از انگلیس ها بدست آورد و در صدد عصری سازی کشور برآمد. او بنا بر عوامل متعدد به اهدافش نرسید و قربانی دسپایس مختلف شد. در حالی که سردار محمدنادر خان و برادرانش جنگ را با حبیب الله کلکانی که سلطنت امان الله خان را بر انداخته بود، به عنوان اعاده سلطنت وی براه اندختند، اما وقتی حبیب الله را با مهر و امضاء در قرآنکریم دستگیر و تیرباران کردند، بازگشت امان الله خان را به سلطنت نپذیرفتند.

نادرخان و برادرانش با ایجاد سلطنت مونارشی خانوادگی، مخالفان داخلی خود را سرکوب کردند. یکی از قربانیان سرکوبی او غلام نبی خان چرخنی و خانواده اش بود که با بی رحمی از سوی او به قتل رسید. سرانجام در سال 1933 توسط عبدالخالق هزاره کارگر خانواده چرخنی ترور شد. پس از وی محمدظاهر پسر 19 ساله اش به تخت سلطنت نشست. او چهل سال در افغانستان پادشاهی کرد. اما سی سال نخست را کاکا ها و پسران کاکایش (سردارمحمدهاشم، سردارشاه

محمود، سردار محمداود) به عنوان صدراعظم و وزیر حکومت کردند و در ده سال واپسین با تغییر در قانون اساسی، اعضای خانواده سلطنتی را از کرسی صدارت محروم ساخت و بنیاد دموکراسی را گذاشت. اما محرومیت منسوبین سلطنت، پسر کاکا و شوهر خواهر او سردار محمداود را عقده مند ساخت و بسوی مبارزه ناآشکار قدرت با شاه برد و در کودتای سرطان 1352 (جون 1973) شاه را از سلطنت عزل کرد و با اعلان نظام جمهوری، خود به عنوان رئیس دولت جمهوری افغانستان زمام قدرت را بدست گرفت. سردار محمداود پنج سال بعد (1978) با کودتای حزب دموکراتیک خلق با اعضای خانواده اش به قتل رسید و قتل او بر 135 سال زمام داری سرداران محمدزایی در افغانستان نقطه پایان گذاشت.

سی و پنج سال بی ثباتی و جنگ و 9 زمام دار با چهار نوع رژیم سیاسی (1978 – 2015):

پس از کودتای ثور 1357 (اپریل 1978) افغانستان در معرض بی ثباتی و جنگ پیوسته و مداوم قرار گرفت که تا اکنون ادامه دارد. جنگ قدرت میان زمام داران در داخل و دخالت مستقیم و غیر مستقیم از خارج از ویژگیهای این دوره است. افغانستان در این دوران کوتاه مورد یورش نظامی دو ابر قدرت جهانی یعنی شوروی سوسیالیستی سابق و متحدانش و ایالات متحده آمریکا و متحدانش قرار گرفت. جنگ آمریکا و متحدانش هنوز ادامه دارد.

از شگفتی های این دوران، جنگ قدرت میان احزاب و گروه های مختلف سیاسی و آیدئولوژیک و زمام داران این گروه ها و احزاب حتی در داخل یک حزب است. در این دوران کوتاه چهار نوع رژیم سیاسی متفاوت با 9 زمام دار و یا رئیس دولت تشکیل یافت:

- 1- جمهوری دموکراتیک افغانستان در تبعیث از آیدئولوژی مارکسیزم لنینیزم حاکم بر اتحاد شوروی اسبق بریاست نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و دکتر نجیب الله. تمام این ها در جنگ درونی قدرت میان خود به سر بردند و سه تن شان قربانی این جنگ درونی قدرت شدند.
- 2- دولت اسلامی افغانستان متشکل از تنظیم ها و احزاب اسلامی و جهادی که در پاکستان شکل گرفتند و در جنگ با دولت حزب دموکراتیک خلق و قوای شوروی مورد حمایت غرب و کشورهای اسلامی و عربی متحد آمریکا و غرب قرار داشتند. دولت اسلامی مجاهدین در دوماه نخست به ریاست صبغت الله مجددی و سپس بریاست برهان الدین ربانی تمام سالهای حیات خود را در جنگ درونی قدرت با سایر تنظیم ها به خصوص با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و تحریک طالبان به رهبری ملا عمر به سر برد.
- 3- امارت اسلامی افغانستان توسط گروه طالبان با حمایت پاکستان، عربستان سعودی و متحدین آنها به رهبری ملا عمر.
- 4- جمهوری اسلامی افغانستان بریاست حامد کرزی و اشرف غنی که با حمله نظامی آمریکا و حضور نظامی ناتو و حمایت مالی و نظامی آنها شکل گرفت و تا اکنون در سایه این حمایت علی رغم جنگ با طالبان ادامه دارد.

در پایان این چشم انداز بسیار سریع و کوتاه از اوضاع سیاسی افغانستان در
دونیم صد سال اخیر، این پرسش به میان می آید که آیا افغانستان ظرفیت و
توانایی آنرا دارد تا به یک کشور با ثبات، پیشرفته، دارای دولت مدرن ملی و
نظام متوازن و عادلانه سیاسی تبدیل شود؟